

زبانِ ناکجا

بهبه نخجوانی

آیا می‌توان ارائه‌ی اطلاعات غلط، تحریف‌های حساب شده، و در بهترین حالت اشتباهات فاحش، را «لغزش کلامی» خواند؟ تفاوت عمده‌ی زبان ملی‌گرایی و زبان جهان‌وطنی چیست؟ آیا کسی که خود را شهروند جهان می‌داند شهروند «ناکجا» است؟

در اکتبر گذشته، همین که پس از همه‌پرسی تابستانی در پائیز ملال‌انگیز بریتانیای مبتلا به خزانِ تفرقه از خواب بیدار شدیم و کورمال کورمال به سمت قوری چای رفتیم تا آرامش خود را حفظ کنیم و به زندگی ادامه دهیم [شعاری که در سال ۱۹۳۹ توسط دولت بریتانیا روی پوستری نقش بست تا مردم وحشت‌زده از بمباران شهرها را به آرامش دعوت کند و آماده‌ی جنگ سازد]، صدای ترزا می را شنیدیم که در حضور هواداران خود مرگ زبان انگلیسی را اعلان می‌کرد: «اگر خود را شهروند جهان می‌دانید، شهروند ناکجائید.»

خب، این حرف خیلی زود چرت ما را پاره کرد. ما طبعاً بیشتر مایلیم حمایت کنیم تا زیرآب چیزی را بزنیم، بیشتر ترجیح می‌دهیم تسلیم شویم تا این‌که مخالفت کنیم اما اینجا پای تعریفی از کلمات در بین بود که پرسش‌های بسیار زیادی را در ذهن برمی‌انگیخت. شهروند جهان، شهروند «هیچ‌کجا» است؟ سراسر زمین، البته با اجازه‌ی ساموئل باتلر، اروون است.^۱ و آن جا، آن بریتانیای جدید کجاست؟ روی کره‌ی مریخ؟

برای بعضی از ما که در یک کشور به دنیا آمدیم، در کشور دیگری بزرگ شدیم، در کشور سوم تحصیل کردیم، در کشورهای چهارم، پنجم و ششم ازدواج کردیم، بچه‌دار شدیم، و اعضای از خانواده را به خاک سپردیم، و در کشورهای هفتم و هشتم زندگی و کار کردیم، و چه بسا حال ناچاریم، به علت برگزیت، از کشور نهم درخواست تابعیت کنیم، شاید عجیب باشد که متهم شویم که تعلقی به این کره‌ی خاکی و مردمش نداریم. چه بسا این حرف برای همه‌ی کسانی که مجبور شده‌اند به علت جنگ، قحطی، طاعون، تروریسم، اذیت و آزار و یا به دلایل طبیعی و نیز ورشکستگی‌های مالی با ناامیدی از سرزمین مادری خود بگریزند تازه باشد. این حرف حتی می‌تواند ضربه‌ای باشد تا به خود آیم و دریابیم که «جهان‌وطن‌های بی‌رگ و ریشه»^۲ که در گذشته لقب برخی از ما بود، اکنون در عمل بخشی از «نخبگان جهان» اند، حتی اگر نتوانند از پس تهیه‌ی مسکن در لندن برآیند. آیا واقعاً منظور

^۱ Erewohn: در رمان اروون، نام سرزمینی است که گویا کشف شده اما تا پایان رمان هم معلوم نمی‌شود که کجاست. در واقع، اروون «ناکجا» است. [م.]

^۲ برجسب موهنی که پس از جنگ جهانی دوم در کارزار یهودستیزی در اتحاد جماهیر شوروی به کار می‌رفت. [م.]

نخست‌وزیر ما این است که فقط کسانی بریتانیایی اند که پشت‌درپشت بریتانیایی بوده‌اند؟ آیا واقعاً ممکن است که کسانی با بینشی جهان‌شمول ندانند که «شهروند به چه معناست»؟

از نظر اصول عقلانی، سخن نخست‌وزیر نادرست به نظر می‌رسید. هرچند توانایی کاربرد کلمات سبب شده که بپنداریم موجوداتی عقلانی هستیم اما زبان فرایندی کاملاً عقلانی نیست. زبان را می‌توان برای انواع گوناگونی از اهداف غیرمنطقی به کار برد. کلمات پُر مکر و حيله اند، دو چهره‌ی پشت و روی‌شان آن‌ها را قادر می‌کند تا در آن واحد آری و نه گویند، سوگند خورند و نقض آن کنند، چنین بنمایند که آن‌ها را با هم فرقی نیست اما دو پهلو باشند. هیچ سخن و گزاره‌ای نیست که نتوان آن را وارونه کرد تا معنای متضادش را افاده کند. همان‌طور که ویکتور کلمپر در *زبان رایش سوم* نشان داده، وقتی چنین کژتابی‌های زبانی‌ای را عمداً به کار بگیرند، آن‌گاه که صاحب‌منصبان دولتی به چنین باژگونگی‌هایی متوسل می‌شوند، کلمات می‌توانند زهر خود را به ما بریزند و انسانیت ما را بکشند. کلماتی که تفرقه می‌افکنند تا حکومت کنند «دشمن مردم» اند:

«نازیسم با صرف کلمات، تعبیرها و عبارت‌پردازی‌هایی در خون و گوشت و پوست مردم نفوذ کرد که با میلیون‌ها بار تکرار بر آن‌ها تحمیل و خودبه‌خود و ناخودآگاه از طرف آنها پذیرفته شد. . . کلمات می‌توانند مثل مقدار اندکی از سم آرسنیک باشند: نادانسته بلعیده شوند، ظاهراً تأثیری نداشته باشند، و بعد از مدت کوتاهی تأثیر سمی آنها آدمی را از پا درآورد.»

سیاست زبانی روز به روز بیش از سیاست‌های حزبی دولت‌های امروزی را تعریف می‌کند. وقتی واقعیت‌ها آلترناتیو، و حقیقت پس‌حقیقت شود، وقتی اطلاعات افشاشده واقعی اما اخبار جعلی باشد، کنترل واژگان و الفاظ به همان اندازه حیاتی می‌شود که ارزش پول رایج. گفته‌اند برگزیت، «یعنی برگزیت»، و در واقع اگر این گزاره را بسط می‌دادند، ممکن بود چیز کم‌و بیش عمیقی مثل شعر «گل رُز» گرتروود اشتاین^۳ هم از توی آن دربیاید، اما شکل کوتاه شده‌ی آن تنها حاکی از آن است که توگویی من تنها واقعیت جهان ام. به نظر می‌رسد که معنای واژه‌ی «همسایگی» هم آب رفته، و هرچند در خدمت هنر، موسیقی، ادبیات، و فلسفه‌ای است که با فرهنگ‌های آن‌سوی کانال مانس مشترک است، ظاهراً هیچ رغبتی ندارد به تاریخ مشترک ما، به مسئولیت مشترک ما در رقابت بر سر مستعمرات که همراه آن کشورها چهار قرن درگیرش بوده‌ایم اعتراف کند؛ افزون بر این، به پیامدهای تحریکات سیاسی و جنگ‌هایی که در دو هزاره‌ی گذشته بین خود و با آن‌ها داشته‌ایم کاملاً بی‌اعتناست. و بی‌شک این شامل «آن» دیگرانی نمی‌شود که از این سیاست‌های رقابت بر سر مستعمرات، تحریکات سیاسی و جنگ آسیب دیده‌اند.

اما این فقط کلمات «همسایه» و «شهروند» نیست که در ایام پس از برگزیت بازتعریف شده است. شواهد فزاینده نشان می‌دهد که فرهنگ واژگان دیپلماسی، کشورداری، حتی عدالت، تا چه رسد به ادب و نزاکت و شرم و حیا متعارف تغییر کرده و برعکس شده است، انگار نه انگار. اینها دیگر هیچ معنایی ندارند. مدت‌ها پیش از به سر

^۳ «گل رُز، گل رُز است گل رُز است گل رُز است». [م.]

رسیدن موعدی که جورج اورول تعیین کرده، یعنی سال ۲۰۵۰، وقتی زبان کنترل شده^۴ زبان میانجی باشد، انسان «سخنگو» در هر دو سوی آتلانتیک به یکی از گونه‌های در معرض انقراض تبدیل می‌شود. در واقع، زبان مشترکی از حرف‌های نامفهوم و پرت‌وپلا میان ما تفرقه ایجاد کرده است. ما دیوانه‌وار توئیت می‌کنیم و توئیت می‌کنیم، اما زبان انگلیسی‌ای که بلد بودیم، ظاهراً مهجور، منسوخ، و مثل طوطی سابق مانتی پایتون مرده است.^۵ دیگر نمی‌دانیم آیا کلماتی که به کار می‌بریم بر چیزی حتی نزدیک به آنچه سعی داریم بیان کنیم دلالت می‌کند یا نه.

در واقع، این زبانی که نگذاشته در معنا سکنی گزینیم، ما را به ناکجا می‌رساند. به نظر می‌رسد که در خواب راه می‌رویم و به سرزمین هیچ‌کس وارد می‌شویم. وانگهی، نتیجه‌ی منطقی بی‌خانمانی ما گم کردن حقیقت است زیرا بلاغت و سخنوری «ما» در برابر «آنها» توگویی زمام داوری ما را به دست گرفته، و بین ما و واقعیت مداخله کرده است. بحث و جدل درباره‌ی «واقعیت‌های آلترناتیو» شرم‌آور در نخستین روزهای ریاست جمهوری ترامپ ذهن بسیاری از مردم آمریکا را از توجه به تظاهرات گروهی زنان که هم‌زمان در سراسر دنیا روی می‌داد منحرف کرد. جار و جنجال بر سر ممنوعیت سفر به آمریکا، که متعاقباً «ممنوعیت» اش، در تناقض آشکار با اظهارات ثبت شده، نفی شد توانست افکار عمومی را از قتل‌ی که هم‌زمان در کمال خون‌سردی در مسجدی در کبک روی داد، منحرف سازد. و ارجاع مکرر به «کشتار دسته‌جمعی» خیالی در بولینگ گرین و به دنبال آن حادثه‌ای در سوئد که هرگز روی نداد، همه‌ی توجهات را از حمله‌ی تروریستی دهشتناک یک سفیدپوست نژادپرست در کانادا و دستگیری سه نئونازی در سوئد، که دقیقاً زاینده‌ی همین نفرت‌پراکنی بود، منحرف کرد. زبان چنان شتابان در دهان می‌لغزد که حتی فرصت نیست تا با ارسال توئیتی از «لغزش» های آن عذرخواهی کنیم، چه رسد به این که در مورد بعضی از چنین تحریفاتی با «همسایگان» شمالی خود ابراز همدردی و همبستگی کنیم.

چگونه به اینجا رسیده‌ایم و در کجای جهانیم؟ چه نوع دیپلماسی بین‌المللی‌ای مبتنی بر توئیت‌هاست؟ کدام زبانی که خود را محترم بشمارد اطلاعات غلط، تحریف‌های حساب شده، و در بهترین حالت اشتباه فاحش، را صرفاً «لغزش کلامی» می‌خواند؟ حتی گاردین اکنون به ما می‌گوید که آدم می‌تواند از حرف خود «برگردد»، توگویی شما می‌توانید کلمات را پشت سر بگذارید یا به آنها نزدیک شوید، آن چنان که گویی آنها اشیاء ثابتی، مثل سنگ، هستند که شما می‌توانید از روی آنها رد شوید، و انگار نه انگار که آنها مثل عزرائیل شما را تعقیب می‌کنند، و مانند الهگان انتقام در تراژدی ائومنیس^۶ مرتب پیش چشم شما ظاهر می‌شوند.

نمی‌توان از کلماتی که به همسایگی واقعی تعلق دارند آن‌گاه که به زبان آورده شدند به راستی دست کشید. نمی‌توان ترکیب آنها را به هم زد و از آنها متأثر نشد. نمی‌توان به کلمات شهروند حقیقی اعتنایی نکرد یا آنها را کنار

^۴ در زمان ۱۹۸۴ اورول، زبانی است با قواعد و فرهنگ لغاتی محدود برای کنترل آزادی افکار. این زبان بیشتر از قواعد زبان انگلیسی پیروی می‌کند اما کنترل هر چه شدیدتر افکار دایره‌ی لغاتش را کم، و افکار پیچیده را ساده می‌کند. [م.]

^۵ در طوطی مرده، مانتی پایتون بسیاری از حُسن تعبیرهای فرهنگ انگلیسی برای مرگ را دست می‌اندازد. [م.]

^۶ اثر آیسخولوس. [م.]

گذاشت، به خاک سپرد و انکار کرد و گرفتار قهر آن‌ها نشد. وقتی در اکتبر گذشته ترزا می اعلان کرد که شهروندان جهان شهروندان ناکجایند، او حساب نیروهای نهفته در زبان مادری خود را نکرد. به یاد نیاورد که زبان میلتون و شکسپیر ظرفیتی سحرآمیز دارد و وقتی از دهان خارج می‌شود ریشه می‌دواند، همه‌ی پژواک‌ها و طنز و نیش و کنایه‌ها را در خود گرد می‌آورد، و به زبان جهانگلیسی^۷ تبدیل می‌شود. در واقع، او صرفاً نشان داد که انگلیسی پساب‌گزیت، اگر جهان را طرد کند، اگر فرهنگ واژگان تفرقه و جدایی را به کار برد، خیلی زود زبانی بی‌معنا می‌شود، زبانی که کسی را در آن خانه نیست، و زبان ناکجاست.

برگردان: افسانه دادگر

بهیه نخجوانی، نویسنده و پژوهشگر ایرانی‌تبار، آثار داستانی متعددی از جمله **زنی که بیش از حد مطالعه می‌کرد** را به زبان انگلیسی منتشر کرده است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Bahiyih Nakhjavani, [‘The Language of Nowhere.’](#) Stanford University Press, 23 February 2017

⁷ Globish

واژه‌ای مرکب از دو کلمه‌ی globe (جهان) و English (انگلیسی). [م.]